

حق بازگشت فلسطینیان و اصول تحقق آن

رمضان باباجی، مونیک شمیلیه ژاندر، ژرود و لاپرادل،
حق بازگشت فلسطینیان و اصول تحقق آن، ترجمه
محمد مقدس، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای
حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۲، ص ص ۱۹۸.

علیرضا ایلخانی

دستیار تحقیقاتی مرکز پژوهشهای علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

ترجمه کتاب حق بازگشت فلسطینیان و اصول
تحقق آن^۱ توسط محمد مقدس در سال
۱۳۸۲ به چاپ رسیده است، این کتاب از
سوی سه تن از استادان دانشگاه پاریس به
نگارش درآمده است. جامعیت و در عین
حال موجز بودن اثر، چاپ و بخش آن را
گامی کارآمد در نگاهی حقوقی به مظلومیت
ملت فلسطین جلوه می دهد. این کتاب در
برگیرنده دو پژوهش به همراه دو پیوست و
فهرست راهنما است که هر پژوهش خود
دارای فصلهای جداگانه ای است. نویسنده
با اینکه در روش شناسی پژوهش همه تلاش

خود را به کار گرفته است، اما از نامیدن
پژوهشها به دو پژوهش نخست و دوم غافل
مانده است. نخستین پژوهش درباره حق
بازگشت فلسطینیان و دیگری پیرامون
اصول و احکام تحقق این حق است که هر
دو پژوهش انجام شده، پژوهشهایی حقوقی
بوده و با هماهنگی نویسندگانشان
تهیه شده اند.

در پژوهش نخست به ریشه های
مسئله حق بازگشت فلسطینیان و روند آن و
نیز موضع اسرائیل نسبت به آن پرداخته
شده و پژوهش دوم به موضوع احقاق این
حق و نحوه ایفای آن برپایه گفت و گوهایی
انجام شده طبق پیمان نامه اسلو به تاریخ
۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ می پردازد. هر دو بخش
این پژوهش دارای فصلهایی است که
موضوعات گوناگونی را مورد بررسی قرار
می دهند. این دو پژوهش پیش از این، در دو
کتاب مستقبل المستعمرات الاسرائیلیة فی
الضفة و القطاع به معنای آینده
شهرک نشینهای اسرائیلی در کرانه باختری
و نوار غزه نگارش «جفری ارنسون» و
مستقبل اللاجئین الفلسطینین، اعمال
لجنة اللاجئین فی المفاوضات المتعددة

الاطراف و اللجنة الرباعية به معنای آینده آوارگان فلسطینی، فعالیت‌های کمیته آوارگان در گفت و گوهای چند جانبه و کمیته چهار جانبه نگارش «سلیم تماری» به چاپ رسیده اند. (ص ص ۹ و ۱۰)

نخستین پژوهش کتاب یعنی حق بازگشت فلسطینیان نگارش «مونیک شمیلیه ژاندرو» و «رمضان باباجی» است و در برگیرنده یک پیشگفتار و پنج فصل به شرح ذیل است: فصل نخست. اصل مسئله؛ فصل دوم. حق بازگشت و طرح مسئله؛ فصل سوم. حق بازگشت در اسناد بین المللی حمایت از حقوق بشر؛ فصل چهارم. حق بازگشت به مثابه حقی ملی؛ فصل پنجم. موضع اسرائیل در برابر حق بازگشت.

پژوهش دوم کتاب، اصول تحقق حق بازگشت است که نگارش آن را ژرودولا پرادل به عهده داشته است و در برگیرنده یک پیش درآمد و سه فصل است که به شرح ذیل است: فصل نخست. مبانی حق بازگشت؛ فصل دوم. افراد و اهداف حق بازگشت؛ فصل سوم. مقررات اعمال حق بازگشت. پس از این دو پژوهش در قسمت پایانی کتاب دو پیوست قرار دارد که پیوست

نخست چند نکته دیگر درباره جبران خسارت و پیوست دوم تکلمه ای بر ملاحظه های پیشین است.

در این زمینه کتاب دیگری نیز وجود دارد که عبارت است از وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین الملل^۲ نوشته لکس تاکنبرگ و ترجمه محمد حبیبی مجنده و مصطفی فضائلی که کتاب پیش رو بسیار خلاصه تر از کتاب نامبرده شده است و راه حلی نیز برای بحران فلسطین ارائه نمی دهد و در کل به دنبال بازگشت فلسطینیان به فلسطین بدون بررسی وضعیت آوارگان پناهنده شده و آوارگان بی تابعیت می باشد.

حق بازگشت فلسطینیان

حق بازگشت مردم فلسطین، سرنوشت شگفتی پیدا کرده است؛ اگر از منظری کلی و به عنوان حقی از حقوق بشر به آن نگریسته شود، به نظر می رسد که هیچ گونه بحثی را بر نمی انگیزد. ولی هنگامی که از یک جایگاه ویژه، این موضوع مورد توجه قرار می گیرد به یک دیوان شعر تبدیل می شود. این موضوع برای دیر زمانی

در شمار مسایل ممنوع در جامعه اسرائیل به شمار می‌رفت. (ص ۱۲) چنانکه رییس کاندادی گروه کاری ویژه آوارگان آن را خرافات نامیده است و شیمون پرز وزیر خارجه وقت و طرف اصلی اسرائیلی در گفت و گوهای اسلو آن را مشکل غیر قابل حل دانسته است. خانم «شولامیت الونی» که از پیشگامان صلح نیز می‌باشد بر این باور است که این حق، حتی به عنوان رؤیا هم نمی‌تواند مطرح باشد. از نقطه نظر سیاسی حق بازگشت آوارگان، پیشینه اش به سال ۱۹۴۸ برمی‌گردد و قطعنامه شماره ۱۹۴ (نشست سوم مجمع عمومی) نیز به آن اشاره می‌کند. واداشتن ملتی به ترک سرزمینی که از گذشته های بسیار دور در آن استقرار یافته - با به جای گذاشتن زمینها و داراییها - نتیجه مستقیم عملیات گروههای مسلحانه یهودی و ارتش اسرائیل در راستای پیاده کردن یکی از عناصر اصلی ایدئولوژی صهیونیستی یعنی «کوچاندن» است که هدف از آن تخلیه کامل بخشهایی هرچه گسترده تر از زمینها است. (ص ۱۴)

حق بازگشت فلسطینیان طی سالیان متمادی به گونه ای مسکوت مانده؛ زیرا

اسرائیل از همان آغاز آن را به شرطهای گوناگونی که بر حسب اوضاع تفاوت می‌کرد، پیوند زد تا هر قدر می‌تواند تحقق آن را به تأخیر بیندازد. از سوی دیگر این مسئله در نظر فلسطینی ها اهمیت درجه دوم پیدا کرد. در عمل میان همه شرطهایی که اسرائیل برای استفاده از حق بازگشت در نظر گرفته تنها شرطی که از جاهد قانونی برخوردار است، همانی است که از قطعنامه ۱۹۴ نتیجه گیری شده و بازگشت پناهندگان را به شرط همزیستی صلح آمیز با همسایگان منوط کرده است. (ص ۱۶) این شرط اسرائیل به دلیل اینکه بین مصر و اسرائیل از یک سو و اردن - اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین - اسرائیل از سوی دیگر پیمان صلح امضا شده است، منتفی شده و دیگر حالت جنگی وجود ندارد.

در این اوضاع، شرایطی پیش آمده که می‌توان آن را استراتژی پرهیز از شناسایی حق بازگشت نامید و آن این است که در پیمان نامه های اسرائیلی - فلسطینی هیچ نامی از این حق و نیز قطعنامه ۱۹۴ به میان نیامده و آمریکا طی سالهای گذشته و در

جریان گفت و گوهای مربوط به آوارگان در سازمان ملل نیز تغییر موضع داده است.

ابویاد در این زمینه می گوید: «مسئله حق بازگشت اساسی است ولی آنچنان مانع دشوار و غیر قابل عبور - که گاه اسرائیل تصور می کند - نیست؛ موضع ما عبارت از آن است که حق بازگشت یا جبران خسارت - که غالباً نادیده گرفته یا فراموش می شود - را سازمان ملل متحد از هنگام صدور قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی با قطعنامه های بعدی در نظر گرفته و تأیید کرده است.» او همچنین می افزاید: «وقتی به شیوه ای که باید این حق طی آن اعمال گردد می اندیشیم هرگز واقعیتها را نادیده نمی گیریم. به هر حال ما این واقعیت که بازگشت جمعی و فراگیر آوارگان غیرممکن شده را می پذیریم، زیرا اسرائیل پیش از ۴۰۰ شهر و روستا را در فاصله سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ به شکل سازماندهی شده با خاک یکسان کرده است. می پذیریم چنین بازگشتی از نظر مادی ناممکن شده است.» در عین حال وی تأکید می کند که «این یک شرط اساسی است که اسرائیل اصل حق بازگشت یا جبران خسارات را بپذیرد و باب

گفت و گو درباره انجام آن و جزئیات کار را باز گذارد.» (ص ۱۸) این مسئله برای فلسطینی ها مسئله ای محوری است زیرا بیش از هر چیز ستمی را برطرف می کند که در حق آنها روا داشته شده و مدت نیم قرن به درازا کشیده است. از سوی دیگر این مسئله برای اسرائیل نیز جنبه محوری دارد زیرا دولت را بنا به تعبیر «کلاین» C. Klein دچار نگرانی جمعیت شناختی کرده است.

نویسندگان سپس به بررسی حقوقی این حق می پردازند و بر این باورند که حق بازگشت در اسناد گوناگون بین المللی و در راستای حمایت از حقوق بشر مورد تأیید قرار گرفته اند. (ص ۱۹) بنابراین حق بازگشت برای فلسطینی ها یک اصل حقوقی معتبر است. اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، کنوانسیون نابودی هر گونه نابرابری نژادی ۱۹۶۵، همچنین پیمان نامه بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ هر یک به گونه ای حق بازگشت را مطرح کرده اند. از کنوانسیون چهارم ژنو درباره حمایت از غیرنظامیان در هنگام جنگ نیز می توان این حق را استنباط کرد. کنوانسیونهای مهم منطقه ای

یعنی اروپایی، آفریقایی و آمریکایی نیز این حق را مطرح کرده اند. رمضان باباجی و مونیک شمیلیه ژاندرو بر این باورند که: شاید این مجموعه بتواند قوانین عمومی حقوق بشر را تشکیل دهد، ولی این متون برای پرداختن به همه ابعاد حق فلسطینی ها در بازگشت کافی نیستند و این دیدگاه می تواند یکی از ابعاد اساسی مسئله فلسطین باشد. در این صورت است که حق بازگشت بعد جمعی پیدا می کند و عنصری مؤثر در حق تعیین سرنوشت ملتها را می سازد که نفی این حق به معنای نادیده گرفتن حق اشخاصی منفرد نیست بلکه به معنای زیر پا گذاردن حق اکثریت ملتی است که به دلیل خود این نفی، قادر به اعمال حقی که حقوق بین الملل آن را به رسمیت شناخته یعنی حق تعیین سرنوشت نیست. در این زمینه خانم شمیلیه ژاندرو معتقد است که وجود ملت فلسطین تنها زاییده پیمان نامه های امضا شده از سوی نمایندگان فلسطین با اسراییل یا نتیجه شناسایی از سوی کشورهای گوناگون و نیز منتج از قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل نیست، بلکه وجود این ملت قدیمی تر

از اینهاست. میثاق جامعه ملل خود سند شناسایی این خلق (ملت) - و نه ایجاد آن - است. قطعنامه تقسیم فلسطین نیز انتقال از سرزمین تابع سرپرستی (قیمومیت) بریتانیا به وضعیت کشور مستقل است. (ص ۲۱)

فصل نخست. اصل مسئله

رمضان باباجی و مونیک شمیلیه ژاندرو در این فصل برای ساده کردن طرح موضوع، سه دوره زمانی را از هم تمییز می دهند که عبارتند از: دوره ای که از نخستین جنگ جهانی تا پایان سرپرستی بریتانیا را در بر می گیرد: ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۷؛ دوره سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸ که ویژگی این دوره صدور قطعنامه تقسیم فلسطین از سوی سازمان ملل متحد و اخراج فلسطینی هاست و بالاخره دوره ای که از ۱۹۴۹ تا به امروز ادامه دارد.

دوره نخست سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۷

رمضان باباجی و مونیک شمیلیه ژاندرو معتقدند: که مسئله فلسطین پیوند جدایی ناپذیری با نخستین جنگ جهانی و فروپاشی امپراتوری عثمانی دارد. زیرا

کشورهای بریتانیا، فرانسه، روسیه و ایتالیا طبق پیمان نامه محرمانه ای که به قرارداد مشهور سایکس پیکو مشهور شد مناطق نفوذ خود را تقسیم کرده بودند. از سوی دیگر شریف حسین، امیر مکه که در عمل نماینده اعراب بود طی نامه نگاریهایی با «سرهنری مک ماهان» کمیساریای عالی بریتانیا در مصر خواهان قرار گرفتن اعراب در کنار بریتانیا در مبارزه علیه نماینده عثمانی مشروط به استقلال یافتن کشورهای عربی و به رسمیت شناختن این استقلال شد. ولی همزمان به موازات این امور تلاش سازمان صهیونیسم جهانی با موفقیت همراه شد و این سازمان توانست اعلامیه مشهور بالفور را از حکومت بریتانیا بگیرد. این اعلامیه از نظر دولت انگلستان پایه ای مناسب و سرآغاز پیدایش کشور ملی یهودیان در فلسطین آن هم هنگامی که بریتانیا از هیچ حقی در فلسطین برخوردار نبود، شد.

(ص ص ۲۴ و ۲۵)

دوره دوم سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۷

به باور این دو نویسنده سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ در پیوند با حق بازگشت از

اهمیت به سزایی برخوردارند. در سال ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه ای را پیرامون تقسیم فلسطین به دو دولت مستقل - یکی عربی و دیگری یهودی - از تصویب گذراند ولی همان هنگام و حتی پیش از تصویب این قطعنامه، این مسئله به سازمان ملل متحد کشانده شد که گروههای مسلح یهودی پی گیر سیاست اشغال مساحت هر چه بیشتر از سرزمین فلسطین با اخراج ساکنین عرب آن هستند و بدین شکل مقدمات جنگ سال ۱۹۴۸ در عمل در سال ۱۹۴۷ آغاز شده بود. در سال ۱۹۴۸ نیز شاهد ورود ارتشهایی از کشورهای عربی به صحنه جنگ پس از تصویب قطعنامه تقسیم فلسطین بودیم. در این جنگ، اسراییل معادل یک سوم زمینهایی که به وسیله قطعنامه تقسیم می توانست به دست آورد را اشغال کرد و ساکنین فلسطینی آن را تخلیه کرد و با تحمیل نوعی فشار جمعیتی به آنان بر مساحت زمینهای متعلق به خود افزود و باعث آوارگی هزاران پناهنده و رانده شده از خانه و کاشانه خود شد. در برابر این وضع سازمان ملل متحد قطعنامه ۱۹۴ را که در آن به حق بازگشت فلسطینی ها به خانه ها

تأکید شده بود را به تصویب رساند.

دوره سوم پس از سال ۱۹۴۹ تا امروز

نویسندگان دربارهٔ ویژگیهای دورهٔ سوم چنین معتقدند: در این دوره، رویدادهای ضد و نقیض بسیاری اتفاق افتاده است. رویدادهای پیاپی در منطقه تا پایان دهه هفتاد، جز درباره مسئله آوارگان، به دگرگونی قابل توجهی منجر نشد. از سوی دیگر، مبارزه ملت فلسطین به رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) بار دیگر مسئله حقوق ملی و بنا به تعبیر مجمع عمومی حقوق خدشه ناپذیر مردم فلسطین را مطرح کرد که این حرکت تأثیر به سزایی در مسئله حق بازگشت داشته است.

فصل دوم. حق بازگشت، طرح مسئله

نویسندگان پس از طرح مسئله در فصل نخست و بر شمردن سه دوره زمانی و ویژگیهای آن به تعریف حق بازگشت در فصل دوم می پردازند و آن را چنین تعریف می کنند: «حقی است که آن را یک شخص یا شماری از افراد یا فرزندان آنها، برای بازگشت به جاهایی که در آن سکونت داشته و وادار به ترک آنها شده اند و نیز برای باز

پس گیری املاک و داراییهایی که به زور از ایشان ستانده شده یا خودشان آنها را ناگزیر رها کرده اند، درخواست می کنند.» سپس به طرح سه پرسش می پردازد که عبارتند از: چه؟ یعنی چگونگی این حق؛ کجا؟ یعنی جاهایی که این حق باید در آن اعمال شود؛ کی (چه کسی)؟ یعنی صاحبان این حق.

رمضان باباجی و مونیک شمیلیه ژاندرو در پاسخ به پرسش نخست به کم و کیف حق بازگشت می پردازند و چنین اظهار می دارند که قطعنامه های سازمان ملل و نخستین آنها قطعنامه شماره ۱۹۴، حق بازگشت را مورد تأکید قرار داده اند. فلسطینی ها دربارهٔ ویژگیهای حق بازگشت معتقدند: ۱. حقی است فردی ولی از بعد جمعی هم برخوردار است زیرا به بیشتر مردم فلسطین ارتباط پیدا می کند؛ ۲. حقی با ویژگی مدنی است چرا که مقتضای آن بازگرداندن املاک و داراییهاست، ولی ویژگی سیاسی نیز دارد؛ زیرا به مفهوم بازبانی حق شهروندی - به هر صورت و در هر حالت - است. (ص ۵۰) این دو نویسنده با اشاره به اینکه این ویژگیهای چهارگانه (فردی و جمعی از یک سو،

سیاسی و مدنی از سوی دیگر) در همه حالت‌های مطرح شده وجود ندارد به شرح هریک از این ویژگیها می‌پردازند.

این دو نویسنده در مورد حق بازگشت به عنوان حقی فردی و درعین حال پایه گذار حقوق ملی با نیم‌نگاهی به بند چهاردهم ماده ۱۲ پیمان نامه ۱۹۶۶ و بند دوم از ماده ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر نتیجه می‌گیرند که حق بازگشت زمینه ای برای اعمال حق تعیین سرنوشت یادست کم از عوامل خیلی مؤثر در آن است. آنها در این زمینه معتقدند: که در مورد فلسطینی ها این رابطه از پیش معین نشده و به ویژه بستگی به وضعیت زمینی دارد که این حق در آن اعمال می‌شود. سپس این دو نویسنده مواردی که حق بازگشت فلسطینی ها اعمال می‌شود را به چهار قسمت تقسیم می‌کنند:

در مرحله نخست، زمینهایی که برابر با قطعنامه تقسیم از سوی سازمان ملل متحد به کشور یهودی واگذار شده است. این زمینها را می‌توان به لحاظ حقوقی وابسته به حاکمیت دولت اسرائیل دانست که در اعمال حق بازگشت نیز این جنبه باید در نظر گرفته شود؛ بخش دوم، زمینهایی است که

همان قطعنامه سازمان ملل متحد به کشور عربی واگذار کرد ولی اسرائیل آنها را به اشغال خود درآورد. این زمینها را نمی‌توان قانوناً تابع حاکمیت کشور اسرائیل قلمداد کرد؛ بخش سوم این تقسیم بندی که شامل کرانه باختری و نوار غزه است، این زمینها در قطعنامه تقسیم به کشور عربی اختصاص یافته بود و به شیوه‌های مختلفی به وسیله اردن و مصر اداره می‌شد، اما اسرائیل در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ آنها را به اشغال خود درآورد؛ بخش چهارم، مربوط به منطقه قدس است که به موجب قطعنامه تقسیم به صورت مستقل در نظر گرفته شده و تعیین سرنوشت آن به گفت و گوهای نهایی واگذار شده است. (ص ص ۵۵ و ۵۴)

نویسندگان در پاسخ به این پرسش که چه کسی می‌تواند از حق بازگشت استفاده کند؟ معتقدند که این موضوع مربوط به فلسطینی‌هایی است که خود را شایسته چنین امری تعریف کرده و شامل کسانی می‌شود که در فاصله سالهای ۱۹۴۹-۱۹۴۷ یا پس از ۱۹۶۷ اخراج شدند. آنها سپس به بررسی عناصری که می‌تواند در این تعریف و تشخیص دخیل

باشند می پردازند و چنین بیان می کنند: «مسئله به چند گونه‌گی وضعیت حقوقی فلسطینی‌ها در نبود تعریفی از تابعیت فلسطینی و نیز پناهنده طبق معیارهای آنروا مربوط می شود.» سپس به این نکته اشاره دارند که اکنون فلسطینی‌ها تابع وضعیت حقوقی متفاوتی هستند. بخش بزرگی از آنها در اردوگاه‌های آوارگانی که آنروا اداره می کند و بخش دیگر در کشورهای مختلف عربی و بخش سوم نیز در سرزمینهایی که در اشغال اسرائیل است و سرانجام بخش چهارم از فلسطینی‌ها در کشورهای گوناگون جهان و به ویژه آمریکای شمالی و جنوبی و اروپا حضور دارند. این پراکندگی و پیامدهای ناشی از آن از جمله چند گونه‌گی وضعیت حقوقی ایشان، هیچ تأثیری در استحقاق حق بازگشت ندارد. (ص ۵۶)

نویسندگان علت عدم بازگشت فلسطینی‌ها را از نظر مدنی و اقتصادی عدم تعریف تابعیت فلسطینی از سوی شورای ملی فلسطین در سال ۱۹۸۸ می دانند و معتقدند که چنانچه به موضوع حق بازگشت از نظر مدنی و اقتصادی نگریسته شود، هیچ گونه تأثیری بر حق

بازگشت نمی گذارد و تنها در بعد سیاسی حق بازگشت می تواند تأثیر گذار باشد، زیرا در آن صورت وضعیت اقلیت فلسطینی به مفهوم حقوقی آن در داخل کشور اسرائیل برای کسانی که به عنوان فلسطینی زندگی و آنجا را برگزیده اند مطرح می گردد.

سپس بدون هیچ مقدمه‌ای نویسندگان به تعریف پناهنده از نظر آنروا می پردازند و می گویند: پس از ایجاد آنروا از سوی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۹ به منظور کمک به آوارگان، این نهاد در راستای تعیین چارچوب دقیق تری از اختیارات و وظایف خود اقدام به تعریف پناهنده کرد. بر طبق این تعریف «پناهنده فلسطینی» کسی است که دست کم از دو سال پیش از جنگ ۱۹۴۸ در فلسطین اقامت عادی داشته و در عین حال بر اثر همین جنگ، خانه و کاشانه و وسایل معیشتی خود را از دست داده و در سال ۱۹۴۸ به یکی از کشورهای فلسطینی که آنروا در آنجا به امر کمک رسانی می پردازد، پناه گرفته است.

نویسندگان به نقد این تعریف می پردازند و معتقدند این تعریف هرگز

مناسب نیست و دلایل زیر را بر می‌شمارند: نخست آنکه معیارهایی که آنرا در نظر می‌گیرد بیشتر در پی مشخص ساختن محدوده اختیارات آن است؛ دوم آنکه با در نظر گرفتن پیوند علی و معلولی میان جنگ و ویژگی پناهندگی - حق بازگشت را دچار مشکل می‌سازد. سپس نویسندگان نتیجه‌گیری می‌کنند که با توجه به میزان بلا تکلیفی و نامعلوم بودن وضع برخی زمینها و نیز گزینه‌هایی که پناهندگان فلسطینی و فرزندان آنها انتخاب خواهند کرد، بدیهی است که بازگشت دارای معنا و مفهوم از پیش تعیین شده‌ای نیست، بلکه معنا و مفهوم و شکل پیامدهای آن بر حسب شرایط و اوضاع متفاوت است، به ویژه زمینهایی که بر اساس قطعنامه تقسیم فلسطین قانوناً تابع حاکمیت اسرائیل شمرده می‌شود.

فصل سوم. حق بازگشت، یکی از مصادیق حقوق بشر

رمضان باباجی و مونیک شمیلیه ژاندرود در این فصل، نخست به بررسی در اسناد بین‌المللی حمایت از حقوق بشر و سپس به بررسی قطعنامه شماره ۱۹۴

مجمع عمومی و حق بازگشت می‌پردازند و اظهار می‌دارند که چنانچه حق بازگشت را به عنوان یکی از مصادیق حقوق بشر یعنی همچون حقی که فرد بر دولت یا جامعه بین‌المللی دارد در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که این حق در همه اسناد بین‌المللی که مجموعه آنها را حقوق بشر بین‌المللی می‌نامند، وجود دارد و مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. آنها برای اثبات این مطلب به مواد و بندهایی از اسناد بین‌المللی می‌پردازند و سپس این پرسش را مطرح می‌کنند که کشور اسرائیل تا چه اندازه پایبند پیمان نامه‌ها و موافقتنامه‌های بین‌المللی مربوط به حقوق بشر است؟ در پاسخ به چنین پرسشی آنها معتقدند: اسرائیل، پیمان نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را در ۱۹ دسامبر ۱۹۶۶ امضا کرد و تنها بیست و پنج سال بعد یعنی در سوم اکتبر ۱۹۹۱ آن را به تصویب رساند. ملاحظاتی که اسرائیل به هنگام تصویب این کنوانسیون مطرح ساخته نشانگر آن است که مفاد ماده ۱۲ در مورد حق بازگشت را نیز از نظر دور نداشته است. این ملاحظات مربوط به ماده ۲۳ نیز

می‌شود، در عین حال به نظر می‌رسد که قطعیت این کنوانسیون در خصوص دولت اسرائیل با اصل عدم عطف به‌ماسبق شدن عهدنامه‌ها ناسازگار است. در عین حال به نظر می‌رسد که قطعیت این کنوانسیون (۱۹۹۶) در خصوص اسرائیل با اصل عمده عطف به‌ماسبق شدن عهدنامه‌ها سازگار است. برپایه این اصل و با توجه به اینکه اسرائیل پیمان نامه را در سال ۱۹۶۶ به امضا رساند ولی تنها در سال ۱۹۹۱ از تصویب گذراند ممکن است این کشور مسئولیتی جز در برابر آنچه که پس از این تاریخ به وقوع پیوسته نداشته باشد؛ ولی این برداشت تنها ظاهر قضیه است. خواهیم دید که از یک سو قوانینی که اجرای پیمان نامه‌ها را در زمان تنظیم اجباری می‌کنند دست کم در برخی شرایط قطعیت پیدا می‌کنند و لازم الاجرا می‌شوند و از سوی دیگر، پی‌گیری نهادها و دستگاه‌های بین‌المللی حمایت از حقوق بشر، بی‌تردید این نتیجه‌گیری را روا می‌دارند که کنوانسیون مزبور در خصوص کشور اسرائیل قطعیت دارد و لازم الاجرا است. (ص ص ۶۷ و ۶۸)

این دو نویسنده از این موضوع به این

نتیجه می‌رسند که اسرائیل به علت تعهدات بین‌المللی خود ناگزیر است که به حق بازگشت احترام بگذارد. اینکه اعمال انجام شده پیش از تصویب این پیمان نامه در سال ۱۹۹۱ صورت گرفته حتی در دوره ای که اصولاً پیمان نامه ای وجود نداشت، هیچ تأثیری بر این استحقاق ندارد. تداوم عدم پذیرش این حق از سوی اسرائیل تا پس از به اجرا درآمدن پیمان نامه این کار را از نظر پیمان نامه نامشروع می‌سازد. (ص ۷۳)

نویسندگان در ادامه به طرح دو پرسش می‌پردازند که عبارتند از اینکه چه کسانی از این حق بهره مند می‌شوند و در مورد چه جاهایی قابل اعمال است؟ و دیگر اینکه چه قیده‌ها و محدودیت‌هایی برای آن می‌توان قایل شد؟ نویسندگان در پاسخ به پرسش نخست بر این باورند که احکام اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیمان نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی کاملاً واضح به نظر می‌رسند. چه در مرحله نخست، تصویر روشنی از حق هر کس در رفت و آمد آزاد انتخاب محل اقامت خود در هر کشور آریه می‌دهند و در مرحله بعد نیز حق ترک هر کشور از جمله کشور خود را

برای هر کس مقرر می‌دارند. نویسندگان به پژوهش‌های «رادلی» Radley و «ر. لاپیدوت» R. Lapidoth و «ایلیا زوریک» A. Zureik در این زمینه اشاره می‌کنند و معتقدند که نتیجه‌گیری آنها شتاب زده بوده است در حالی که نظری دقیق و باتأنی به ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر ما را متوجه این نکته می‌سازد که بند ۱ آن آزادی رفت و آمد در محدوده سرزمینهای تحت حاکمیت هر کشوری را تضمین می‌کند. در مورد قیدها و محدودیت‌های احتمالی اعمال حق بازگشت این دو نویسنده با توجه به بند ۲ ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۴ پیمان نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی یاد آور می‌شوند که نتیجه‌گیری درباره حق بازگشت - با توجه به تمایز میان حقوقی که می‌توانند مورد مخالفت قرار گیرند و حقوقی که هیچ‌گونه قیدی را نمی‌پذیرند و جنبه مطلق دارند - امکان‌پذیر است. بنابراین روشن است که این حق از جمله حقوقی است که کشورها نمی‌توانند آن را انکار کنند.

رمضان باباجی و مونیگ شمیلیه ژاندر و سپس به تشریح قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی و حق بازگشت از نظر آن می‌پردازند و

چنین اظهار می‌نمایند که در میان مجموعه اسنادی که سازمان ملل متحد در مورد مسئله فلسطین از تصویب گذرانده، قطعنامه ۱۹۴ وضعیت مجادله برانگیزی دارد. این قطعنامه نخستین قطعنامه‌ای است که یک مسئله ملی یعنی تقسیم فلسطین تحت سرپرستی دو کشور را به سمتی سوق داد که تا سالیان دراز، تنها موضوع به جای مانده از آن، موضوع پناهندگان بود؛ ولی در همان حال و درباره حق بازگشت به مثابه حقی از حقوق بشر نه تنها پایه‌ای برای آن قلمداد می‌شود بلکه فراتر از آن حتی پس از گذشت چهل و هفت سال دقیقترین سند در این زمینه به شمار می‌رود.

فصل چهارم. حق بازگشت به مثابه حقی ملی

رمضان باباجی و مونیگ شمیلیه ژاندر و در این فصل، نخست حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش را که از زمره اصول اساسی حقوق بین‌الملل معاصر به شمار می‌رود بررسی کرده و سپس فلسطینی‌ها را ملتی کهن می‌دانند و حق بازگشت را به مثابه حقی ملی برای آنها قلمداد می‌کنند و

بر این باورند که از نظر حقوق بین الملل وضع خاص ملت فلسطین مبین شکافی است که میان پراکندگی جغرافیایی آن ملت از یک سو و وحدت حقوقی اش که بارها مورد تأکید قرار گرفته از سوی دیگر وجود دارد. اعمال حق این ملت در تعیین سرنوشت خویش مستلزم از میان رفتن این شکاف است که تنها با اعمال حق بازگشت، محقق می گردد. بنابراین، حق بازگشت با توجه به چنین واقعیتی تبدیل به حقی ملی می شود چرا که اعمال حق تعیین سرنوشت به آن بستگی پیدا می کند. سازمان ملل نیز در همین راستا گام برداشته و از اوایل دهه ۷۰ به پیوند موجود میان حق بازگشت و حق تعیین سرنوشت، پی برده و بر همین اساس از همان زمان به طور مرتب آن را مورد تأکید قرار داده است. (ص ص ۱۲۰ و ۱۲۱)

فصل پنجم. موضع اسرائیل در برابر حق بازگشت

در این فصل نویسندگان در پی آن هستند که نشان دهند چگونه احترام به حقوق ملی مردم فلسطین و حق آنها در بازگشت با وجود خود دولت اسرائیل و

شناسایی رسمی آن از سوی جامعه بین المللی در هم آمیخته است. آنگاه به تحولات مربوط به موضع این کشور در برابر این حق از آغاز درگیریها و نیز علل و اسبابی که پیایی یا همزمان برای مخالفت با اعمال این حق مطرح شده است می پردازد.

نویسندگان در مورد حق بازگشت و پیدایش دولت اسرائیل معتقدند حق بازگشت از نقطه نظر حقوقی نه تنها با پیدایش دولت اسرائیل بلکه با پذیرش عضویت آن در سازمان ملل متحد ارتباط تنگاتنگی دارد. چنانکه در گفت و گوهای پیش از پذیرش عضویت این کشور در سازمان ملل متحد نماینده این کشور بر این نکته تأکید کرد که اسرائیل تنها دولت در جهان است که پیدایش آن بر پایه تمایل جامعه بین المللی بوده است. نتیجه آنکه مشروعیت بین المللی این کشور مبتنی بر دو سند اساسی است: یکی اعلامیه بالفور که در اصل یک اعلامیه ساده بریتانیایی بود که بعدها بخش جدایی ناپذیر سرپرستی بریتانیا بر فلسطین با نمایندگی از سوی جامعه ملل گردید و دیگری قطعنامه شماره ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل

متحداست که به نظام آینده فلسطین و نقشه تقسیم آن می پردازد. (ص ۱۳۱) در مورد دیگر گونیهای موضع اسرائیل نسبت به حق بازگشت رمضان باباجی و مونیک شمیلیه ژاندرو ابتدا موضع گیری اسرائیل طی زمان درگیریهها را در سه مقوله زیر بررسی می کنند: برپایه توجیه نخست، اسرائیل هیچ مسئولیتی در برابر آوارگان فلسطینی ندارد، این مسئولیت احتمالاً بر عهده حکام دولتهای عربی همجوار است؛ استدلال دوم، همانی است که مبادله جمعیت خوانده می شود. از آنجا که اسرائیل تعدادی برابر از آوارگان یهودی اعزامی از کشورهای عربی را پذیرفته است دیگر نیازی نیست که حق فلسطینی ها در بازگشت را رعایت کند و آن رامحترم شمارد؛ و استدلال سوم از قطعنامه شماره ۱۹۴ و یکی از بندهای آن نتیجه گیری می شود که معتقد است فلسطینی ها تنها در صورتی می توانند به کشورشان بازگردند که متعهد به زندگی مسالمت آمیز با همسایگان شان گردند. (ص ۱۴۱)

اصول تحقق حق بازگشت

اصول تحقق حق بازگشت موضوع

پژوهش دوم این کتاب است که از سوی ژرودولاپرادل نگاشته شده و اصول مربوط به حق بازگشت با توجه به قطعنامه های بین المللی به رسمیت شناخته شده را مورد بررسی قرار می دهد.

فصل نخست. مبانی حق بازگشت

ژرودولاپرادل در این فصل ابتدا به اصل کلی که در سطح بین المللی به رسمیت شناخته شده است می پردازد و آن بدین شرح است: «هر انسان دارای حق به رسمیت شناخته شده ای می باشد که عبارت از حق بقا در کشور خویش است». سپس وی به تجزیه و تحلیل این اصلی کلی می پردازد و نتیجه می گیرد که اخراجها و تبعیدهای نامشروع، سرچشمه اصلی و منطقی هر حقی در جبران خسارت برای قرار گرفتن به جای تمامی حقوقی است که رعایت نشده است. ژرودولاپرادل سپس ویژگیهای حقوق برخاسته از این اصل کلی را بر می شمارد که عبارتند از:

۱. اینکه جنبه فردی دارد زیرا برای

هر انسانی به رسمیت شناخته شده است و

وقتی ویژگیهای انسانی افراد در نظر باشند

هر انسانی را شامل می‌شود و به همین علت نیز جدای از تابعیت و فراتر از آن است؛

۲. به لحاظ جوهری دارای جنبه مدنی است زیرا حمایت از منافع حیاتی را که دارای جنبه صرفاً خصوصی است، در خود دارد. این منافع برای ادامه زندگی عادی هر انسانی در چارچوب خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی و حرفه‌ای کاملاً محسوس است و این هم امری طبیعی است؛

۳. اینکه شایسته است این حق ضرورتاً به رغم اینکه طبق متنی که دارند، مشتمل بر همه انسانها نیست به همگان قابل تسری باشد. (ص ۱۶۲)

سپس ژرودولاپرادل نتیجه می‌گیرد که هدف و محتوا و ویژگیهای حق بازگشت نکاتی است که می‌توان آنها را از متون مربوط به حقوق بشر نتیجه‌گیری کرد. وی در مورد انطباق اصل یاد شده بر فلسطینی‌ها معتقد است: از این پس چندان لزومی ندارد که پرسشهای مفصلی در این باره مطرح گردد. واقعیت آن است که قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، به صورت غیر قابل بحثی روشن می‌سازند که تمامی شرایط بهره‌مندی از حق بازگشت برای

آوارگان و رانده شدگان فراهم است؛ حقیقت آن است که این قطعنامه‌ها فایده دیگری نیز دارند و آن اینکه شک و تردیدهایی را که ممکن است پیرامون قدرت الزام‌آور اصل یاد شده گریبانگیر شود، دست کم در آنجا که مربوط به توجیه قانونی قابل استناد برای آنها باشد، برطرف می‌سازد. (ص ۱۶۴)

فصل دوم. افراد و اهداف حق بازگشت

ژرودولاپرادل در این فصل به تجزیه و تحلیل پایه‌هایی که حق بازگشت بر آنها دلالت دارد می‌پردازد و معتقد است: که این حق جایگزین حق پایداری شده بقا در کشور شده است، بنابراین وظیفه‌ای است که بردوش دولت اسرائیل قرار داد این است که به خواسته هریک از افرادی که خواهان این حق و وظایف مترتب بر آن هستند توجه کند. این توجه اسرائیل می‌تواند مبتنی بر دو قاعده زمانی باشد که بنا به ویژگی افرادی که خواهان اجرای آن هستند، متغیر است. اسرائیل نسبت به آوارگان ۱۹۴۸-۱۹۴۷ و آوارگان سال ۱۹۶۷ در برابر قطعنامه‌هایی که به ویژه حق بازگشت برای این دسته از قربانیان را به رسمیت شناخته ملتزم

می باشد. این قطعنامه ها آنان را به همین نام خوانده تا از حق بهره گیری از این دین برخوردارشان سازد. ولی در مورد آنچه که به رانده شدگان مربوط می شود دولت اسرائیل طبق ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو- که این قطعنامه ها به نحوه ویژه ای از آن یاد کرده- در برابر ایشان متعهد است. (ص ص ۱۷۱ و ۱۷۲)

نویسنده معتقد است: دولت اسرائیل نمی تواند در برابر صاحبان حق بازگشت متوسل به این بهانه شود که ارتشهای عربی که با نیروهایش رودر رو شده، در ایجاد عدم امنیت و ناآرامی در دل غیر نظامیانی که از مناطق نبرد گریختند سهیم بوده اند. این بهانه را در روابط میان کشورها می توان مطرح ساخت ولی در روابط موجود میان دولت و افرادی که خواستار احقاق حق هستند که حقوق بین الملل آن را تضمین کرده- جایی ندارند، حتی اگر افراد یاد شده از طریق دولتی که مسئولیت تحقق خواسته های ایشان را برعهده دارد، اقدام کرده باشند. (ص ۱۷۴)

وی معتقد است که بهره مندی از این حق تنها با دو شرط امکان پذیر است: یکی

ریشه داشتن در فلسطین و دیگری اخراج بدون بازگشت. شرط نخست مربوط به حقی است که مورد تجاوز قرار نگرفته است و شرط دیگر مربوط به تجاوز به حق آدمی در زندگی در کشور خویش است. این تجاوز خود سرچشمه حق بازگشت است و به ریشه کنی چه از طریق اخراجهای فردی و چه با توسل به عملیات نظامی مربوط می گردد.

ژرودولاپرادل بر این باور است که تحقق بازگشت به معنای بازگرداندن به کشور، جبرانی عینی به شمار می رود و این جبران را نمی توان به پذیرش دوباره کسی در سرزمین کشور منحصر دانست. این جبران باید شامل بازگرداندن عملی داراییها و به ویژه املاکی که این شخص از دست داده و هنوز وجود دارد نیز شود. بدیهی است که صاحب حق می تواند این شکل جبران عینی را نیز نپذیرد؛ از سوی دیگر جبران خسارت و شیوه تصرف در این حق در اختیار اوست و در گزینش شکل دیگر این حق نیز مختار است. بنابراین هر جا لازم آید این حق را خواهد داشت که جایگزین دیگری برای جبران این حق نپذیرد.

فصل سوم. مقررات اعمال حق بازگشت

ژرودولاپردل در این فصل پایانی خود معتقد است که مقامات فلسطینی باید با دولت اسراییل به موجب همین ماده پنجم پیمان اسلو به گفت و گو بنشینند تا به موافقتنامه ای دست یابند که هم به اصول کلی و هم به دستگاهها و نهادهایی مربوط شود که تحقق حق بازگشت را امکان پذیر می سازند. وی در مورد پیمان نامه های آینده معتقد است که نمی توان مواد و بندهای پیمان نامه ای را که به دنبال گفت و گوها به نتیجه می رسد پیش بینی کرد، ولی این امکان وجود دارد که عناصر اساسی آن را حدس بزنیم، در واقع چنین پیمان نامه ای باید دست کم دو هدف را دنبال کند: ۱. متضمن یکسری قواعد و مقرراتی باشد که اعمال حق بازگشت در عمل بدانها نیازمند است؛ ۲. ضروری است که این پیمان نامه شماری از ادارات دریافت کننده درخواستها را تجهیز کند.

کتاب حق بازگشت فلسطینیان و اصول تحقق آن اگرچه از متون و اسنادهای حقوق بشری برای اثبات این موضوع بهره می برد که آوارگان فلسطین دارای حق بازگشت به سرزمین مادری خود هستند، اما

در بهره گیری از یک روش تحقیق برای نگارش کتاب ناکام می ماند. خواندن این کتاب، تنها به این موضوع می انجامد که نوعی تلاش برای بیان حق یک ملت انجام شده است، اما به یک کار پژوهشی در اندازه پیگیری حقوقی و ادعای محکم سیاسی نمی انجامد. بررسی متون لاتین نگاشته شده از سوی یهودیان و اسراییلی ها در این زمینه بیانگر آن است که آنها توانسته اند به کمک متون علمی و پژوهشی خود نقض یک اصل روشن حقوقی در نظام بین الملل را بیوشانند و اکنون - همانگونه که نویسندگان این کتاب اشاره کرده اند - حق بازگشت فلسطینی ها را یک اصل رویایی و یادست کم دست نیافتنی جلوه دهند.

یاداشتها:

1. *The Right of Return for Palestinians and Principles of its Realisation.*

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به: نقد و بررسی علیرضا ایلخانی از کتاب: وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین الملل، فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسراییل شناسی - آمریکا شناسی، سال چهارم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۲، صص ۲۵۶-۲۳۶.